



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص  
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - شبهه مفهومیه - صورت دوم:  
تمسک به عام در دوران بین اقل و اکثر و مخصص منفصل - دیدگاه  
سوم: صاحب منتقی الاصول  
سال سیزدهم  
تاریخ: ۶ آذر ۱۴۰۰  
مصادف با: ۲۱ ربیع الثانی ۱۴۴۳  
جلسه: ۳۷

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در بحث از اجمال مخصص و سرایت آن به عام در دو مقام بحث می‌کنیم، یکی در مورد شبهات مفهومیه و دیگری در مورد شبهات مصداقیه. شبهات مفهومیه چون یا ناشی از تردید مفهوم بین اقل و اکثر و یا ناشی از تردید بین المتاینین است و نیز چون مخصص گاهی متصل و گاهی منفصل است، لذا چهار صورت در موردش قابل تصویر است. صورت اول گذشت، یعنی جایی که مخصص مفهومی مردد بین اقل اکثر باشد و متصل، آنجا عرض کردیم تمسک به عام جایز نیست.

صورت دوم جایی است که مخصص از نظر مفهومی مجمل باشد و این اجمال ناشی از تردید بین اقل و اکثر باشد لکن مخصص منفصل باشد. در این صورت دیدگاه مشهور و اهل تحقیق بر جواز تمسک به عام است و اینکه اجمال مخصص، سرایت به عام نمی‌کند. دلیل این قول و این دیدگاه را نیز عرض کردیم.

دیدگاه دوم که تفصیل در مسئله بود نیز نقل شد و البته قائل به آن از دیدگاه خودش عدول کرد و اشکال این دیدگاه را ما عرض کردیم.

#### دیدگاه سوم (صاحب منتقی الاصول)

دیدگاه سوم نیز اینجا وجود دارد که قائل به نفی جواز تمسک به عام در شبهات مفهومیه‌ای است که مردد بین اقل و اکثر است و مخصص نیز در آن منفصل است. صاحب منتقی الاصول می‌گوید: با اینکه جواز تمسک به عام در این فرض به نحو مسلم تلقی شده و همگان آن را قبول کردند، اما حق آن است که این قابل مناقشه است. دقت کنید که ایشان به چه دلیل قائل به جواز تمسک نشده و معتقد است اثر عملی بسیار مهمی نیز اینجا مترتب می‌شود، بالاخره در بسیاری از مواردی که در آنها دلیل مخصص چنین اجمالی در آن وجود دارد دیگر نمی‌توانیم به دلیل عام اخذ کنیم و دست ما از دلیل عام کوتاه می‌شود.

ایشان می‌فرماید اینجا دو مبنا و دو قول وجود دارد که البته هر یک از این دو قول نتیجه‌ای متفاوت از دیگری دارد، موضوع این دو قول و تفاوتی که دارند این است که خاص بر چه اساسی حجت است و دلیلیت و حجیت آن تا چه حدی است؟ گاهی گفته می‌شود خاص دلیلیت و حجیت دارد بر آن چیزی که ظهور فعلی در آن دارد، یعنی عنوان واقعی خاص اینجا ملاک نیست، حجیت

خاص تا جایی است که مدلول تصدیقی آن اقتضاء می‌کند، اما قول دوم می‌گوید حجیت خاص، دائر مدار عنوان واقعی آن است، هر چند ظهور فعلی در آن نداشته باشد. درباره این دو قول باید توضیح بیشتری بدهیم تا بعد ببینیم تأثیرشان در ما نحن فیه چیست؟

قول اول: دلیل خاص مثل «لا تکرّم الفساق من العلماء»، نسبت به مدلول تصدیقی خودش حجیت دارد، یعنی مقداری که این دلیل می‌تواند در آن حجیت داشته باشد آن مقداری است که ظهور فعلی در آن دارد و ما متعبد هستیم به این دلیل خاص به اندازه‌ای که اثر عملی بر آن مترتب می‌شود. الان فرض کنید مفهوم فسق مردد است بین خصوص مرتکب کبیره یا اعم از مرتکب کبیره و صغیره؟ آنچه دلیل در آن ظهور فعلی دارد همان مرتکب کبیره است، یعنی بر طبق این دلیل اکرام مرتکب کبیره دیگر واجب نیست، چون این ظهور به فعلیت رسیده، یعنی دیگر متوقف بر چیزی نیست، یقینی و قطعی است. دلیلش این است که اساساً حجیت یک دلیل به این معنا است که شارع یا هر کسی که در مقام قانون‌گذاری است بتواند ما را به آن متعبد کند، اینجا چون این دلیل نسبت به زائد و مقدار مشکوک ظهور ندارد، پس حجیت ندارد. پس حجیت تا حدی است که قانون‌گذار یا شارع بتواند ما را به آن متعبد کند و تعبد به یک دلیل در جایی می‌تواند معنا پیدا کند که اثر عملی بر آن مترتب شود، الان اینجا «لا تکرّم الفساق من العلماء» حجیت دارد در عدم وجوب اکرام مرتکب کبیره زیرا آن مقداری که شارع می‌تواند ما را متعبد کند مقداری است که این دلیل ظهور فعلی در آن دارد، یعنی آن مقداری که اثر علمی بر آن مترتب می‌شود این است، نسبت به مازاد بر این مقدار یعنی مرتکب صغیره شارع نمی‌تواند ما را متعبد کند، زیرا اثر عملی بر آن مترتب نیست، نسبت به مقدار مشکوک، یعنی مقداری که این دلیل ظهور فعلی در آن ندارد چگونه شارع می‌تواند ما را متعبد به آن کند، این و مدلول تصدیقی کلام است و ظهور فعلی در آن دارد و به همین جهت شارع می‌تواند یقه مکلف را بگیرد و او را مواخذه کند، اما نسبت به مازاد بر آن مقدار اساساً این دلیل حجیت ندارد، زیرا تعبد به چیزی که ظهور فعلی در آن ندارد، معنا ندارد، چون اثر عملی بر آن مترتب نمی‌شود. به عبارت دیگر وقتی می‌گوییم نسبت به مازاد بر مقدار متیقن، یعنی مرتکب صغیره، ادله حجیت خبر شامل این دلیل نمی‌شود، ادله حجیت خبر تواناییشان فقط تا جایی است که دلیل در مدلول خودش ظهور فعلی داشته باشد و ظهور فعلی فقط نسبت به آن مقدار متیقن است، نسبت به مقدار مشکوک، اساساً ادله حجیت قابلیت شمول نسبت به آن را ندارد.

نتیجه قول اول: اگر ما این قول را بپذیریم، حق با مشهور است. دلیل مشهور برای جواز تمسک به عام این بود که، وقتی دلیل عام صادر می‌شود، این ظهور برای عام در عموم منعقد می‌شود و قاعدتاً حجیت پیدا می‌کند، اما با آمدن دلیل خاص منفصل یک حجت اقوی در برابر دلیل عام قد علم می‌کند که مزاحم با حجیت عام در آن مقداری است که دلیل خاص آنها را خارج کرده، آن مقداری که دلیل خاص آنها را خارج کرده همان مقداری است که ظهور فعلی در آن دارد، یعنی همان قدر متیقن و مرتکب کبیره. اما این دلیل یعنی دلیل خاص نسبت به مازاد بر این مقدار، اساساً حجیت ندارد، زیرا شارع نمی‌تواند ما را متعبد کند به دلیلی که ظهورش هنوز به فعلیت نرسیده، بنابراین حجیت دلیل عام نسبت به مقدار زائد بلا مزاحم می‌ماند. پس می‌شود به دلیل عام اخذ کرد و می‌توانیم بگوییم تمسک به عام در این مقدار مشکوک جایز است، زیرا هنوز ظهور خاص نسبت به این مقدار فعلی نیست، وقتی فعلی نباشد تعبد به آن معنا ندارد، زیرا اثر عملی بر آن مترتب نمی‌شود.

اما بنابر قول دوم دیگر نمی‌توانیم این حرف را بزنیم.

قول دوم: قول دوم می‌گوید: درست است که دلیل خاص از نظر ظهور فعلی نسبت به مقدار زائد و مشکوک مشکل دارد، در «لا تکریم الفساق من العلماء» از آنجا که معنای فاسق مردد بین اقل و اکثر است و اینکه آیا شامل مرتکب صغیره می‌شود یا خیر؟ در اینکه مرتکب صغیره از دایره عام خارج شده ظهور ندارد، یعنی خود دلیل ظهور فعلی نسبت به مقدار زائد ندارد، اما به طور کلی حجیت دائر مدار ظهور فعلی نیست، بلکه دائر مدار عنوان واقعی است، عنوانی که اینجا اخذ شده عنوان فاسق است و این عنوان چون مجمل است، باعث می‌شود دلیل عام نیز اجمال پیدا کند و مراد واقعی از عام برای ما مشکوک شود، وقتی مراد واقعی خاص برای ما مشکوک است، نمی‌دانیم خصوص مرتکب کبیره را در بر می‌گیرد یا شامل مرتکب صغیره هم می‌شود یا خیر؟ این موجب می‌شود مراد واقعی از عام نیز مشکوک شود.

ممکن است شما سوال کنید که این چه اثر عملی دارد؟ زیرا حجیت برای این است که ما متعبد به دلیل شویم و معنای تعبد به دلیل این است که اثر عملی بر آن مترتب شود، حال دلیلی که در آن عنوان واقعی و مراد واقعی باید در نظر گرفته شود تا دلیل نسبت به آن حجت شود، در جایکه مراد واقعی معلوم نیست و اجمال دارد، چه اثر عملی برایش می‌شود در نظر گرفت؟ ما اگر بپذیریم در «لا تکریم الفساق من العلماء»، مراد واقعی همان فاسقین است و اجمال دارد. این چه فایده‌ای دارد؟ این نگفتنش بهتر است، «لا تکریم الفساق من العلماء» اگر برای ما حجت باشد نسبت به همین عنوان، از آنجا که این عنوان مجمل است، چه فایده‌ای و اثر عملی می‌توانیم بر حجیت دلیل در چنین فرضی تصویر کنیم؟

ایشان می‌فرماید اثر عملی آن عبارت است از اینکه ما نمی‌توانیم به دلیل عام اخذ کنیم، با یک مثالی ایشان مطلب را توضیح می‌دهد. می‌فرماید: فرض کنید حکمی از ناحیه مولا صادر شود و عام باشد لکن معلوم نباشد که کدام افرادند که حکم عام در مورد آنها ثابت نشده، خود همین باعث می‌شود آن حکم عام نیز کارایی خودش را از دست بدهد، شما فرض کنید کسی به زبان آشنا نیست، مثلاً به لغت عرب آشنا نیست، اگر مواجه شود با کلامی در مقابل آن عام، فرض کنید نمی‌داند معنای این نهی چیست؟ اصلاً معنای فاسق را نمی‌داند، اینجا اثر عملی آن این است که نتواند به آن دلیل اول نیز عمل کند. لذا همانطور که برای نا‌آشنای به لغت مانع تمسک به آن عام است، اینجا نیز برای کسی که آشنا به لغت است و لکن تردید دارد در معنای خاص، اثرش این است که خود آن دلیل عام نیز برایش اجمال پیدا می‌کند و از آنجا که مراد واقعی عنوان خاص معلوم نیست، مراد واقعی عنوان عام نیز غیر معلوم می‌شود و دیگر قابل اخذ نیست. این خودش یک اثر عملی است.

نتیجه قول دوم: ایشان می‌فرماید اگر این قول دوم را بپذیریم نتیجه‌اش این است که تمسک به عام جایز نیست.<sup>۱</sup>

#### خلاصه دیدگاه سوم

اگر قول اول را بپذیریم چون بر اساس این قول حجیت دلیل خاص بر مدار ظهور فعلی دلیل استوار است، لذا تا جایی که این ظهور فعلیت دارد، که همان مقدار متیقن است حجیت وجود دارد، اما نسبت به مازاد بر آن مقدار دیگر حجیت معنا ندارد و ادله حجیت شامل آن نمی‌شود، لذا مشکلی در دلیل عام پیش نمی‌آید و حجیت عام نسبت به این افراد مشکوک بدون مزاحم باقی می‌ماند، لذا تمسک به عام در آن موارد جایز است.

<sup>۱</sup> منتقى الاصول، ج ۳، ص ۳۱۷ الی ۳۱۹.

اما اگر قول دوم را بپذیریم از آنجا که در قول دوم حجیت دائر مدار ظهور فعلی دلیل نیست، بلکه دائر مدار مراد واقعی خود عنوان است و چون مراد واقعی معلوم نیست و اجمال دارد. پس دیگر قابل اخذ نیست این حجیت به خاطر اجمالی که در این عنوان است غیر قابل اخذ می‌شود و این موجب می‌شود که سعه و ضیق دلیل عام زیر سؤال برود، لذا دیگر تمسک به عام جایز نخواهد بود. اگر گفته شود حجیت بنا بر قول دوم کاری به ظهور فعلی ندارد، بلکه دائر مدار خود عنوان است، اینجا چون عنوان مشکوک است و اجمال دارد، باعث می‌شود که عام نیز مشکوک شود و اجمال پیدا کند، زیرا اگر مراد از عنوان خصوص مرتکب کبیره باشد دایره عام وسیع‌تر است، اگر مراد از خاص مرتکب کبیره و مرتکب صغیره هر دو باشد، قهرا دایره عام ضیق‌تر می‌شود، لذا ما اساساً مراد واقعی عام را نمی‌دانیم، نمی‌دانیم شامل این مشکوک می‌شود یا خیر؟ پس کأنه عام نسبت به فرد مشکوک نیز حجیت ندارد، بنابراین قابل اخذ نیست و نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم.

همچنین به این سوال نیز پاسخ دادیم که اینجا چه اثر عملی بر این دلیل مترتب می‌شود؟ دلیلی که مجمل باشد، دیگر اثر عملی ندارد و تعبد به آن فایده‌ای ندارد. ایشان فرمود نه در بعضی از مواقع و اوقات می‌توان اثر عملی برای حجیت در چنین مواردی تصویر کرد.

ایشان در ادامه می‌فرماید: این تقریب متین جدا، منتهی می‌گویند این مبتنی بر یک مطلبی است که در آینده آن را بیان خواهیم کرد که عبارت است از انحلال علم اجمالی.

می‌گویند: یک بحثی است که آیا علم اجمالی به اقل و اکثر، در صورتی که اقل و اکثر ارتباطی باشند، آیا انحلال به علم تفصیلی و شک بدوی پیدا می‌کند یا خیر؟ در اقل و اکثر استقلالی مشکلی نیست، اما در اقل و اکثر ارتباطی این بحث است که آیا حقیقتاً انحلال به شک بدوی و علم تفصیلی می‌کند یا چنین انحلالی صورت نمی‌گیرد؟

می‌گوید: اگر ما قائل به انحلال حقیقی شویم و بگوییم انحلال پیدا می‌کند به علم تفصیلی به اقل و شک بدوی نسبت به اکثر؛ اینجا نمی‌توانیم بگوییم اجمال در ناحیه خاص موجب اجمال در ناحیه عام می‌شود، زیرا بالاخره همین جایی که خاص اجمال دارد، با انحلال مشکل آن حل می‌شود، اگر انحلال صورت بگیرد، نسبت به آن مقدار متیقن حجیت ثابت است، اما نسبت به مازاد بر آن شک بدوی است و دیگر خاص نسبت به آن حجیت ندارد و لذا مزاحم حجیت عام نسبت به این مقدار نخواهد بود، پس هیچ مشکلی در جواز تمسک به عام علی هذا المبنی نیست.

اما اگر قائل به عدم انحلال حقیقی شدیم و گفتیم در موارد اجمال خاص که مفهوم مردد بین اقل و اکثر ارتباطی باشد، انحلال صورت نمی‌گیرد، اینجا، این حرف را می‌توانیم قبول کنیم، می‌توانیم بگوییم اجمال خاص سرایت می‌کند به عام، بر همان مبنایی که گفته شد و لذا دیگر نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم.

پس محصل دیدگاه سوم این است که تمسک به عام در شبهات مفهومی که ناشی از تردید بین اقل و اکثر باشد، ولو مخصص منفصل باشد جایز نیست. زیرا اعتبار و حجیت دلیل خاص به عنوان واقعی خاص مربوط است، نه به ظهور فعلی دلیل خاص.

این را صاحب منتقی الاصول نقل کرده و نهایتاً خود ایشان می‌فرماید: هذا تقریب متین جدا ولکنه یبتنی علی ما سیاتی، این مبتنی بر چیزی است که بعداً می‌آید که آیا علم اجمالی مردد بین اقل و اکثر ارتباطی آیا منحل به شک بدوی و علم تفصیلی می‌شود یا

خیر؟ یعنی کأنه یک تکمله و تعلیقه‌ای است نسبت به این دیدگاه، زیرا یک وقت ممکن است این دیدگاه را به طور کلی بپذیریم و یک وقت ممکن است مبتنی بر این کنیم که ما در مسئله اقل و اکثر ارتباطی قائل به انحلال می‌شویم یا خیر؟ این محصل فرمایش صاحب منتقی الاصول بود که باید بررسی کنیم که آیا مورد پذیرش می‌باشد یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»